



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله اول

تاریخ: ۲۹ آبان ۸۹

موضوع جزئی: تذییل: احکام اجتهاد

مصادف با: ۱۳ ذی الحجه ۱۴۳۱

جلسه: ۳۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد که بحث در وجوب کفائی اجتهاد است. در باب وجوب کفائی اجتهاد به لحاظ رجوع غیر اکثراً قائل به وجوب کفائی شده‌اند و دو دلیل برای وجوب کفائی بیان کردیم که از این دو دلیل، دلیل اول قابل پذیرش بود و پذیرفتیم که اجتهاد واجب است به نحو وجوب کفائی چون اگر واجب نباشد که جمعی اجتهاد و تفقه کنند این موجب اضمحلال و اندراس دین خواهد شد و وظیفه ماست که دین را از اضمحلال و اندراس حفظ کنیم که بیان این دلیل گذشت. دلیل دوم آیه نفر بود که در استدلال به این آیه در وجوب کفائی خدشه وارد کردیم.

در ذیل آیه نفر دو روایت به عنوان مؤید وجوب کفائی وارد شده است که یک روایت روایتی بود از عبدالمؤمن الأنصاری که محصل این روایت این شد که پیامبر مکرم اسلام می فرماید اختلاف امت من رحمت است و منظور از این اختلاف دعوا و نزاع نیست بلکه اختلاف از بلاد و شهرها است و عرض شد که اختلاف از بلاد به چه معنی است.

شاهد ما در این روایت که متن آن را خواندیم این جمله «فأمرهم» است که امام صادق (ع) فرموده‌اند: خداوند به آنها امر کرده است که نفر کنند و بروند خدمت رسول الله (ص) و بعد «یتعلموا ثم یرجعوا الی قومهم» این جمله «أمرهم أن ینفروا الی رسول الله (ص)» یعنی خداوند تبارک و تعالی امر کرده است که بروند خدمت پیامبر و «یتعلموا ثم یرجعوا الی قومهم فیعلموهم» اینجا «أمرهم» صریح در وجوب است و باید بدنبال یاد گرفتن بروند.

حال ببینیم که واقعاً آیا از این روایت وجوب کفائی اجتهاد فهمیده می‌شود یا فهمیده نمی‌شود؟

اشکال بر مؤید اول:

آنچه که از این روایت فهمیده می‌شود این است که عده ای باید به محضر رسول خدا بیوند و یاد بگیرند و برگردند و برای مردم آن چیزهایی را که یاد گرفته‌اند بیان کنند و آنها را انداز نمایند، ولی آیا اجتهاد به این معنی است؟ آنچه که آنها تعلم می‌کردند حدیث و سخنان پیامبر بوده است و این با اجتهاد متفاوت است. اجتهاد مصطلح عبارت است از استنباط از ادله و این اجتهاد مصطلح در آن زمان رایج نبود یعنی همان اشکالی که ما در آیه داشتیم، در اینجا نیز وارد است و این روایت مطلب اضافه‌ای ندارد تا وجوب کفائی را اثبات کند.

در این روایت چیزی که بتواند مورد استناد قرار بگیرد و دلالت بر وجوب کفائی کند نیست و عمده همین جمله «أمرهم أن ينفروا إلى رسول الله (ص)» است که بر آنها واجب شده و به آنها امر شده که نفر کنند و اینها را برای مردم بیان کنند اما دلالت این آیه را بر وجوب کفائی نپذیرفتیم و گفتیم وجوب ارشادی را می‌رساند این روایت هم که در ذیل آن آمده قرینه‌ای در آن نیست که به نحوی وجوب مولوی نفسی از آن فهمیده بشود.

روایت دوم: اما روایت دومی که به عنوان مؤید ذکر شده است روایتی است از فضل بن شاذان به این شرح:

«عن الصدوق في عيون أخبار الرضا (ع) عن فضل بن شاذان عن الرضا (ع) في حديث، إنما أمروا بالحج لعله الوفادة إلى الله (عزّ و جلّ) و طلب الزيادة و الخروج من كل ما اقترب العبد ... إلى أن قال: مع ما فيه من التفقه و نقل أخبار الأئمة (ع) إلى كل صقعٍ و ناحيةٍ كما قال الله (عزّ و جلّ) فلولا نفر من كل فرقة طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون»^۱.

این روایت در مقام تفسیر همین آیه وارد شده است مانند روایت اول محل شاهد این جمله «إنما أمروا بالحج» است. در واقع می‌گوید حج برای آنها واجب شده است. این حج یک فواید و آثاری دارد که عمده شاهد ما ذیل روایت است «مع ما فيه من التفقه و نقل أخبار الأئمة (ع) إلى كل صقعٍ و ناحيةٍ» می‌گوید یکی از آثار مهم حج تفقه و نقل اخبار ائمه است یعنی همین مقدار که مردم می‌روند حج و در آنجا تفقه در دین پیدا می‌کنند و اخباری را از ائمه می‌شنوند و برای مردم خود نقل می‌کنند، این خود اثر مهمی است.

بعضی مدعی شده‌اند که این روایت دلالت بر وجوب کفائی اجتهاد ندارد، چون بدنبال تفقه این جمله و نقل اخبار الأئمة» ذکر شده است یعنی می‌گوید «مع ما فيه من التفقه و نقل أخبار الأئمة (ع)» این تفسیر تفقه است یعنی می‌خواهد بگوید در آن روزگار تفقه در نقل اخبار خلاصه می‌شد پس روایت وجوب کفائی اجتهاد مصطلح را که محل بحث است ثابت نمی‌کند و آنچه که از این روایت استفاده می‌شود این است که مردم بروند و احکام را از ائمه بشنوند و برای مردم نقل بکنند. و بیشتر از این نقل اخبار ائمه را ثابت نمی‌کند، پس در نتیجه وجوب کفائی اجتهاد از این روایت استفاده و فهمیده نمی‌شود.

سؤال: ما اگر اجتهاد را نقل روایات بدانیم به این معنی می‌شود وجوب کفائی را ثابت دانست؟

استاد: معنای مصطلح اجتهاد یعنی استنباط از ادله و برداشت از ادله و روایات است و نه صرف نقل روایت. اجتهاد مبتنی بر روایت است ولی این خود اجتهاد نیست.

در اینجا ما در مقام این هستیم که ببینیم آیا این سخن درست می‌باشد؟ یعنی ببینیم که آیا در این روایت واقعاً «و نقل أخبار الأئمة (ع)» به عنوان تفسیر تفقه در دین وارد شده است؟

۱. وسائل، ج ۶، ص ۶۵.

به نظر می‌رسد که این جمله «و نقل أخبار الأئمة (ع)» تفسیر تفقه در دین نیست. برای اینکه اینها دو جمله مستقلند و معنای مستقلی از یکدیگر دارند زیرا نقل اخبار ائمه و تفقه در دین دو شأن متفاوت هستند. چرا که در زمان امام رضا (ع) اجتهاد مصطلح به معنای استنباط پدید آمده بود بخلاف زمان پیامبر (ص) که در آن زمان اجتهاد مصطلح وجود نداشت که در بحث بعدی به این مسئله اشاره خواهیم کرد. ولی در زمان ائمه بویژه از زمان امام باقر و امام صادق (ع) به بعد این اجتهاد مصطلح ولو به صورت بسیط پدید آمد که نمونه آن امری است که امام (ع) به زرارة و أبان و محمد بن مسلم دارند که امر به افتاء می‌کنند. اجتهاد مصطلح در عصر ائمه محقق شده اما در عصر پیامبر (ص) وجود ندارد که ما نمونه‌هایی که به عنوان اجتهاد در زمان پیامبر ذکر شده است را بیان و بررسی خواهیم کرد.

اما اجمالاً هیچ دلیلی نداریم که این جمله «و نقل أخبار الأئمة (ع)» تفسیری باشد از تفقه در دین چون معنای اخبار معلوم بوده و اجتهاد در زمان ائمه بوده است و نمونه‌هایی از این اجتهاد مصطلح در آن عصر دیده شده و خود ائمه نیز این مسئله را تعلیم داده‌اند و در بعضی از روایات هم به این مسئله اشاره شده است.

علی‌ای حال ظاهر این روایت این است که امر به حج شده اند که بروند احکام را یاد بگیرند و نقل اخبار ائمه بکنند، ا لآن می‌خواهیم این را ببینیم این نقل اخبار ائمه که به معنای مصطلح هم است و این تفقه در دین آیا ما می‌توانیم بگوییم یک وجوب کفائی مولوی دارد. یعنی از این روایت وجوب کفائی تفقه فهمیده می‌شود؟ «أمروا بالحج» به این جهت آیا وجوب کفائی را ثابت می‌کند یا نه؟ که إن شاء الله این مسئله را بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»